

گرگ‌هایی در لباس میش

سرمایه‌دار پشتیبان کارگر، فریبی برای تفرقه در میان کارگران

کارگر اگر باشی، روزی ۱۲ ساعت، هفته‌ای شش روز، به مدت سی سال، به عبارتی نیمی از زندگی خود را در محل کار می‌گذرانی. نیمی از عمر مفیدت در میان خاک و روغن و سنگ و فولاد می‌گذرد. نه بزرگ شدن فرزندان را می‌بینی و نه پیر شدن اعضای خانواده‌ات را. بیش از آن که فرزندت را ببینی و گوش به سخنان خانواده‌ات بسپاری، با غرش گوش‌خراش و چهره‌ی دوداندود ماشین‌آلات فولادی سروکار داری. در مقابل چه به‌دست می‌آوری؟ اگر شانس خوبی داشته باشی، دستمزدی چهار یا پنج میلیون تومانی که کفاف مخارج خودت و خانواده‌ات را تا ماه بعدی نمی‌دهد. کافی است همسرت یا فرزندت بیمار شود تا ناگزیر به خرج کردن از اندک پس‌اندازت یا دست دراز کردن پیش این و آن شوی. بگذریم از این که یک نیمه از عمرت را که در محل کار به سر می‌بری، همچون برده و اسیر با تو رفتار می‌شود و با مدیران و کارفرمایانی سروکار داری که بابت تحقیر و دستور دادن به تو و همکاران‌ات مزدهای کلان می‌گیرند.

چرا چنین است؟ مگر نه این که ما هستیم که شبانه‌روز چرخ ماشین‌آلات را به حرکت درمی‌آوریم؟ مگر نه این که برج‌های بلند شمال تهران را ما می‌سازیم؟ پس چرا خود باید در آلونک‌های نمودر پایین شهر زندگی کنیم؟ مگر نه این که تمیزی و پاکیزگی خیابان‌های لوکس مناطق مرفه‌نشین شهر محصول رنج و عرق ما هستند و درختان و گل‌های خندان پارک‌های زیبای شهر از دستان پینه‌بسته‌ی ما طراوت می‌گیرند؟ پس چرا کوچه و خیابانی که ما در آن خانه داریم چنین کثیف و پر چاله‌چوله است و فرزندان‌مان در میان خاک و گل بازی می‌کنند؟ چرا با وجود سودهای چندصد میلیونی و چند میلیاردی کارفرما، بابت چند ده‌هزار تومان افزایش مزد، پرداخت سر وقت حقوق، یک وعده شام یا نهار، یک دست لباس کار و ده‌ها مورد دیگر باید با کارفرما و نمایندگان‌اش ساعت‌ها و روزها چانه زد و از هر ده مورد یکی‌اش را هم نتوان گرفت؟

از این دست سوال‌ها زیاد می‌توان پرسید. غالباً وقتی با بقیه‌ی همکاران‌ام سر این قبیل مسائل به صحبت می‌نشینم، می‌بینم که بیشترشان به یکی از دو شکل زیر به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهند:

۱- فقط در این کارخانه و کارگاه وضع چنین است. فلان کارخانه خیلی خوب به کارگران‌اش می‌رسد. شام و نهار می‌دهد. پایه حقوق بیشتری می‌دهد و غیره. اگر فلان‌جا کار کنیم وضع‌مانه بهتر است

۲- اینجا ایران است و دولت طرف سرمایه‌دارها و پول‌دارها است. مشتی چپاول‌گر سر کار هستند و حق و حقوق کارگر و فقرا برای‌شان اهمیتی ندارد. در فلان کشور اروپایی و امریکایی کارگران وضع زندگی خیلی بهتری دارند و دولت به کارگران و فقرا هم می‌رسد.

برایم جالب است که هر دو پاسخ یک نقطه اشتراک دارند: جایی هست که وضع‌اش از اینجا بهتر است اما ما به آن دسترسی نداریم. البته هر دوی این پاسخ‌ها بهره‌ای از حقیقت برده‌اند. اما انگار یک جای کار می‌لنگد. انگار حقیقتی بیان می‌شود تا حقیقتی دیگر را بپوشاند. این واقعیتی است که همیشه کارخانه و شرکتی وجود دارد که وضعیت و شرایط کار در آن بهتر از کارخانه و شرکتی دیگر باشد، اما آدمی کمی که فکر کند متوجه می‌شود که آسمان کارگری همه جا یک رنگ است. چرا با وجود اختلاف میان شرایط این بنگاه و آن بنگاه، کارگر جماعت همیشه هشت‌اش گرو نه‌اش است و سرمایه‌دار جماعت از سختی روزگار خم

به ابرو نمی‌آورد. چرا هرچه که می‌گذرد وضع برای ما بدتر می‌شود، اما از رونق و تجمل و شلوغی فروشگاه‌های عظیم و بزرگ مناطق مرفه کاسته نمی‌شود. پس باید اصل ماجرا چیز دیگری باشد. چه حقیقتی است که پوشیده می‌ماند؟

کارگران و سرمایه‌داران دو اردوگاه

پیش از هرچیز، اقتصاد ایران یک اقتصاد سرمایه‌داری است. در این نظام تولیدی، سرمایه‌دار، کارگر را برای زمانی مشخص و در ازای پرداخت مزدی مشخص به کار می‌گیرد و در طول آن زمان مشخص هرچه که بتواند از کارگر کار می‌کشد. این مسئله چندان به بدطینتی یا خوش‌قلبی شخص سرمایه‌دار ربطی ندارد. ظاهراً این امر، مسئله‌ای بدیهی، پیش‌پا افتاده و طبیعی به نظر می‌رسد. با این همه همین مسئله‌ی به ظاهر ساده و طبیعی، دقیقاً ریشه‌ی وضعیت کارگران است. ببینیم چگونه؟

در تولید سرمایه‌دارانه، کارگر جزئی از نیروهای مولد به شمار می‌رود. یعنی کارگران در کنار ماشین‌آلات و مواد اولیه، سه رکن و پایه‌ی تولید محصول نهایی هستند. همان طور که سرمایه‌دار می‌خواهد از تجهیزات و ماشین‌آلاتش نهایت استفاده را برده و هرچه سریع‌تر مواد اولیه را به محصول نهایی برای عرضه در بازار بدل کند، با همین نگاه نیز می‌کوشد از کارگران‌اش بیشترین کار را بیرون بکشد. سرمایه‌دار می‌خواهد در زمانی هرچه کمتر محصولی هرچه بیشتر را به بازار عرضه کند تا سود بیشتری به دست آورد. برای این کار لازم است که ماشین‌آلات با نهایت توان و سرعت در فرآیند تولید حضور داشته باشند و مواد اولیه با سرعتی هرچه بیشتر مصرف و به محصول نهایی بدل شوند. اما کارگران، اپراتورها و تکنسین‌ها هستند که این لوازم و تجهیزات را روشن می‌کنند، به حرکت در می‌آورند، و تعمیر و نگهداری می‌کنند. ماشین‌آلات کارخانه‌ها و کارگاه‌ها بدون حضور کارگران، قطعات فولادی به درد نخوری هستند که باید خاک بخورند.

پس هرچه چرخ‌های صنعت سریع‌تر بچرخد، مغز و دست‌ان کارگر نیز باید سریع‌تر و دقیق‌تر عمل کند.^۱ در نظام تولید سرمایه‌داری، کارگران نه در مقام انسان، که در مقام اجزا و قطعاتی از ماشین‌آلات ظاهر می‌شوند و سرمایه‌دار همچون اشیا و ماشین‌آلات با ایشان برخورد می‌کند. خستگی و فرسودگی جسم و جان کارگر و بهره‌کشی از کارگر، که معنایی جز واداشتن کارگر به عدم استراحت و تکاپوی بی‌وقفه در محیط کار ندارد، نه فقط ناشی از بدطینتی سرمایه‌دار بلکه بیش از هر چیز نتیجه‌ی نظم سرمایه‌داری است. یعنی نتیجه‌ی جایگاهی است که کارگر در این نظام تولیدی دارد.

حال ببینیم کارفرما چگونه از این جایگاه کارگر سود مضاعف و بیشتر می‌برد. کارفرما می‌تواند سرعت تولید را دو یا سه برابر کند. یعنی در یک شیفت کاری، دو یا سه برابر محصول بیشتر تولید کند. به عنوان نمونه در یک کارگاه تولید سرامیک، می‌توان با افزایش سرعت دستگاه‌ها و فشار مضاعف به کارگران، تولید را از ۱۰۰ تن در یک شیفت کاری به ۲۰۰ تن نیز رساند. با این کار سود کارفرما دو برابر شده است. اما آیا در هیچ کارگاهی مزد کارگران نیز دو برابر می‌شود؟ واضح است که خیر. کارفرما به ازای ساعت کار به کارگران‌اش مزد می‌دهد و نه میزان تولید. اما می‌تواند هرچه که خواست از کارگران‌اش کار بکشد.

بسیاری از کارفرمایان، با افزایش تولید، علاوه بر دستمزد ماهانه، به کارگران‌شان پاداش کار (نقدی و غیرنقدی) می‌دهند. هر کسی که در کارخانه‌ها کار کرده باشد می‌داند که مقدار این پاداش در برابر مزد ماهیانه چندان چشمگیر نیست. مقدار این پاداش‌ها در بهترین حالت به کمتر از یک‌چهارم مزد ماهیانه می‌رسد.^۲ با این حال تفاوت در میزان همین پاداش‌های پرداختی، یعنی پاداش‌هایی

^۱ گاه آن چنان سریع که کارگر می‌بایست حین انجام وظیفه شام و نهارش را بخورد و بعضاً چنان سریع‌تر که حتی فرصت صرف همان شام و نهار را نیز ندارد.

^۲ لازم به ذکر است که در بسیاری از کارخانه‌های تولید محصولات خوراکی و شوینده، بخشی از پاداش در قالب پرداخت‌های غیرنقدی به کارگران انجام می‌شود. یعنی کارفرما بخش کوچکی از محصولات در انبار مانده‌ی کارخانه را نثار کارگران می‌کند. به عنوان مثال کارگری که در کارخانه‌ی شیرین‌عسل ماهانه در تولید چندصد هزار تن محصول خوراکی نقش دارد، در آخر ماه از موهبت دریافت چند کیلوگرم بیسکویت و شیرینی برخوردار می‌شود!

که در نهایت مسکنی برای وضعیت این کارگران به‌شمار می‌رود، یکی از عوامل مهمی است که سرمایه‌داران را در پیشگاه کارگران به دو دسته‌ی «خوب» و «بد» تقسیم می‌کند. اما هم‌چنان که دیدیم، تمامی سرمایه‌داران جدا از این که «خوب» یا «بد» باشند، کارگران را به کار بیشتر وامی‌دارند و از حاصل آن چیزی به کارگران پرداخت نمی‌کنند.

برای کارگر، سریع‌تر کار کردن یعنی استهلاک و فرسودگی جسم و جان، یعنی حوادث کاری و هزینه‌های درمانی بیشتر. برای کارگر دریافت آن قسمت از مزدی که در ازای کار کردن سریع‌تر و بیشتر دریافت نمی‌کند، یعنی وضعیت معیشتی بهتر، یعنی پوشاک و خوراک بهتر برای همسر و فرزندان. اما برای سرمایه‌دار سریع‌تر کار کردن کارگر و عدم پرداخت بخشی از مزد، یعنی سود بیشتر، محصول بیشتر، احداث کارخانه‌های بیشتر. تفاوتی بزرگ در اینجا است. برای کارگر به معنای بود و نبود زندگی است، برای سرمایه‌دار مسئله بر سر کمتر یا بیشتر شدن سود. دو اردوگاه وجود دارد. در یکی کوشش برای زندگی بهتر و در دیگری کوشش برای سود بیشتر. هر چه سود سرمایه‌داران بیشتر، زندگی کارگران بدتر و برعکس. آیا می‌توان این دلالت‌های زندگی کارگران را به دو دسته‌ی خوب و بد تقسیم کرد؟

اما این تنها جایی نیست که کارگران ضرر می‌کنند. می‌دانیم که سرمایه‌دار می‌خواهد بیشترین سود ممکن را از فروش محصولش به دست آورد. او که نمی‌تواند برای محصولش قیمتی بیش از قیمت محصول مشابه در بازار تعیین کند، ناگزیر است از هزینه‌های تولید بکاهد. بنابراین سرمایه‌دار که درصدد است تا تجهیزات و مواد اولیه‌اش را به ارزان‌ترین قیمت ممکن خریداری کند تا بتواند سود هرچه بیشتری دریافت کند، با یکی دیگر از لوازم تولید یعنی کارگر نیز بر همین سیاق برخورد می‌کند. یعنی می‌کوشد تا با هزینه‌ای هرچه کمتر کارگران را به کار بگیرد و این یعنی کسر از مزد، کسر از پرداخت‌های نقدی و غیرنقدی و غیره.

البته در اینجا کارگر با ماشین‌آلات و مواد اولیه دو تفاوت عمده دارد. اولاً سرمایه‌دار نمی‌تواند هزینه‌های لازم برای ماشین‌آلات و مواد اولیه‌ی مورد نیازش را هر اندازه که خواست کاهش دهد. اما تا جایی که زورش برسد می‌تواند هزینه‌های لازم برای نیروی کار را کاهش دهد. می‌تواند با هزار حقه و دوز و کلک، از مزد کارگرش بزند. می‌تواند برای هر اشتباه طبیعی کارگر جریمه‌های نقدی در نظر بگیرد. برای مثال اگر کارگری بدون اطلاع به مدیریت کارخانه از کار غیبت کند، اگر به خاطر خستگی و خواب‌آلودگی ناشی از فشار کاری، موجب گند شدن یا توقف خط تولید شود، با کسر کار، کسر از پاداش و غیره مواجه می‌شود. همچنین سرمایه‌دار با انتصاب سرپرست‌های خودفروخته از میان کارگران به مدیریت و سرپرستی کارخانه و کارگاه، ارائه‌ی اقلام مورد نیاز برای کار (همچون لباس کار، دستکش و کلاه ایمنی، گوشی) را کاهش می‌دهد. حق کارگران برای مرخصی با حقوق را زیر پا می‌گذارد و با حقه‌های کثیف آسیب‌هایی را که در کارگاه به کارگر وارد آمده به گردن خود کارگران می‌اندازد.

تفاوت دوم آن‌که ماشین‌آلات در مالکیت سرمایه‌دار قرار دارند و وی ناگزیر است در صورت خرابی، هزینه‌های لازم برای تعمیر، نگهداری و اسقاط آن‌ها را بپردازد اما کارگران تنها تا آنجا در مالکیت سرمایه‌دار قرار دارند که سالم باشند. بنابراین سرمایه‌دار می‌کوشد تا هزینه‌های لازم برای نگهداری از کارگران (همچون بیمه، سختی کار، حق اولاد، حق خواروبار، ارائه‌ی لوازم ایمنی و غیره) را از سر خود باز کند.

تمامی این موارد در دو سطح انجام می‌شوند. سطح اول همان محل کار است. در اینجا ممکن است یک سرمایه‌دار، به هزار و یک دلیل، از جمله توان رقابتی بیشتر، پیروی از الگوهای مدیریتی و استراتژی‌های تولیدی متفاوت، دسترسی سخت یا آسان به نیروی کار ماهر در آن شاخه‌ی تولیدی، حفظ وجهه‌ی عمومی شرکت^۳ و البته خوش‌طینتی و خوش‌قلبی! بهتر از سرمایه‌داری دیگر به

^۲ این مورد بیشتر برای شرکت‌های بزرگ صدق می‌کند. برای نمونه هلدینگ‌های بزرگی از قبیل میهن، کاله و غیره برای حفظ وجهه‌ی عمومی شرکت و تبلیغات عمومی شرایط مناسب‌تری برای کارگران‌اش مهیا می‌کند.

کارگران‌اش برسد. هم‌چنان که پیش‌تر دیدیم، در اینجا نیز سخت‌گیری علیه کارگران و آزار و اذیت کمتر یا بیشتر کارگران در محل کار، به یکی از معیارهای شناسایی سرمایه‌دار به‌عنوان سرمایه‌دار «خوب» و «بد» تبدیل می‌شود. حال آن‌که عدم کم کردن هزینه‌های کارگر در محل کار با استفاده از آن حقه‌ها و ترفندهای کثیف، نه معیاری برای «خوب» بودن کارفرما بلکه حق کارگران و وظیفه‌ی کارفرما است. حقی که به علت عدم مطالبه‌اش از جانب کارگران و سکوت در برابر کارفرما و البته سودپرستی سرمایه‌داران غالباً پایمال می‌شود. در واقع سرمایه‌داران با توجه به پارامترهای گوناگون در واحد تولیدی خود در سطح کمتر یا بیشتری از این حقه‌ها و ترفندها برای تضعیف کارگران استفاده می‌کنند، اما در همه‌ی این موارد اشتراک در یک چیز است و آن این که ثروت فزاینده‌ی آن‌ها از تصاحب حاصل کار کارگران، که مزد تنها معادل بخش ناچیزی از آن است، به دست می‌آید.

اما سطح دوم در جایی دیگر رقم می‌خورد. یعنی در حوزه‌ی قانون‌گذاری. در اینجا دیگر سرمایه‌داران «خوش‌طینت» با نوکیسه‌ها و بدطینت‌ها فرقی ندارند. همگی با چهره‌هایی عبوس و درهم‌کشیده و با ناخن‌خشکی هرچه بیشتر دور یک میز می‌نشینند و چرتکه می‌اندازند تا چگونه از حقوق کارگر بزنند. نمونه‌ی مشخص و مشهورش را در جلسات تعیین مزد سالیانه‌ی شورای عالی کار می‌توان دید. سرمایه‌داران ایران که در هزاران اتحادیه‌ی صنفی کارفرمایی و صدها اتاق بازرگانی و ده‌ها اتاق عالی و غیره، علی‌رغم تمام رقابت‌ها و دشمنی‌های درونی‌شان، علیه کارگران متحد شده‌اند، در جلسات شورای عالی کار نمایندگانی دارند که با حسابگری خالی از احساس یک ماشین، از عدم افزایش حقوق کارگران دفاع می‌کنند. نمونه‌های دیگرش را در تعیین مواد قانون کار، در سازوکار سازمان بیمه‌ی تأمین اجتماعی و غیره می‌توان دید. بگذریم از پرداخت رشوه به کارکنان دولت توسط سرمایه‌داران برای تعیین قانون به نفع کارفرمایان.

به آن پاسخ نخست بازگردیم. اگرچه شرایط کار برای کارگران از یک کارگاه به کارگاهی دیگر می‌تواند متفاوت باشد، اما در نهایت همه‌ی کارگرانی که در شرکت‌های مختلف مشغول به کار هستند همان مزدی را دریافت می‌کنند که شورای عالی کار تعیین کرده است. بر اساس همان قوانینی شاغل می‌شوند که پیش‌تر همه‌ی سرمایه‌داران در تدوین‌اش نقش اساسی داشته‌اند. حال یک کارفرما بسته به دلایل و شرایط متفاوت، توان مالی بیشتر و غیره، کمی بیشتر از آن میانگین تعیین شده در قانون به کارگران‌اش پرداخت می‌کند و دیگری کمی کمتر از آن میانگین. آیا این کمتر و بیشتر در وضعیت زندگی کارگران تأثیری چشمگیر ایجاد می‌کند؟ چنین به نظر نمی‌رسد.

و دست آخر این که مسئله‌ی اصلی به هیچ وجه فقط عدم پرداخت حق و حقوق پولی کارگران نیست. مسئله‌ی اساسی‌تر، تحقیر کارگران به شیوه‌های مختلف در محیط کار است. کارفرما، راهبر و مدیر مجموعه‌ای است که در آن کارگران نه به‌عنوان انسان، که به‌عنوان بخشی از «وسایل و لوازم تولید» خریداری می‌شوند. یعنی به‌عنوان اشیا. همچون اشیا نیز با ایشان برخورد می‌شود. از تحقیرهای عادی، فحاشی، عربده‌کشی و دستورهای اجباری روزمره، توسط سرکارگران و مدیران آغاز کنیم. تحقیرهایی که تنها یک هدف دارند: زیردست بودن و ناچیز بودن کارگر را در برابر دم‌و‌دستگاه کارفرما ثابت کنند. کارگر باید همیشه جایگاه ناچیز و پست خود در برابر کارفرمایی که برای او شغل و درآمد آفریده، به یاد داشته باشد. اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود. کارفرما به شیوه‌های گوناگون، با توده‌ی کارگران، همچون موجودات و کودکانی فاقد شعور برخورد می‌کند. برای نمونه، کارگری که سال‌ها در یک شرکت به کار مشغول است، به علت یک اشتباه کاری یا یک اعتراض برای دریافت حق و حقوق خود، به راحتی اخراج می‌شود. یک شبه از تمام دوستان و آشنایان و محیطی که بدان خو گرفته بود، جدا شده و همچون یک تکه زباله، بیرون انداخته می‌شود. این در حالی است که طبق قانون کار، اگر کارگران یک کارخانه تشکیل صنفی داشته باشند، کارفرما نمی‌تواند و حق ندارد بدون جلب رضایت آن تشکیل صنفی، یعنی بدون کسب اجازه از تمامی کارگران کارگاه، کسی را اخراج کند. نیاز به گفتن ندارد که هیچ کارفرمایی، چه «خوب» و چه «بد»، حاضر نیست بدون وجود اجبار از جانب کارگران، همین حق قانونی را به رسمیت بشناسد و اجرا کند.

این تحقیر و توهین شکل اجتماعی نیز به خود می‌گیرد و تا بیرون از دیوارهای کارخانه کشیده می‌شود. کارفرما که از محل دست‌رنج کارگران‌اش روزگار می‌گذراند، اوقات فراغت زیادی دارد. می‌تواند مطالعه کند، بیاموزد و بعضاً در کسوت شخصیتی فرهنگ‌دوست و ادیب، ورزشکار و یا حتی سیاست‌مدار ظاهر شود و در زمره‌ی به اصطلاح نخبگان جامعه قرار بگیرد. حال آن که کارگر که ناگزیر است نیمی از زمان روزانه‌اش را به کار بگذراند، فرصتی برای مطالعه و پرورش توانایی‌های خود ندارد. به این ترتیب کارگر به موجود نافرہیخته و بی‌فرهنگ جامعه بدل می‌شود.

بله، همه‌ی سرمایه‌داران، زندگی مرفه، کارخانه‌ها و فرهنگ و نخبگی‌شان را از محل نابود کردن زندگی کارگران، فقر و مستمندی و نافرہیختگی کارگران به دست می‌آورند. هر چه سرمایه‌داران اوقات فراغت بیشتری دارند، کارگران باید بیشتر کار کنند، هر چه ایشان بافرهنگ‌تر و شیک‌پوش‌تر، کارگرانی که متحد نیستند ناگزیرند نافرہیخته‌تر و ژنده‌پوش‌تر باشند. در برابر این استدلال که سرمایه‌دار خوب هم وجود دارد باید بگوییم که بله، قطعاً سرمایه‌دارها هم از وضعیت رقت‌انگیز زندگی ما کارگران متأثر می‌شوند و حتی دست به تاسیس خیریه‌های می‌زنند برای کمک به کارگرانی که در کارگاه دیگر سرمایه‌داران معلول شده‌اند. اما متأسفانه قاعده‌ی اساسی سرمایه‌داران چیزی جز این نیست: «اخلاق نیکو و نوع‌دوستی چیز خوبی است، اما سود از هر چیزی مهم‌تر است».

نگاهی به وضعیت کارگران در کشورهای غربی

به نظر می‌رسد وضعیت کارگران در کشورهای اروپای غربی و آمریکایی بسیار بهتر از کارگران ایران باشد. حقیقتاً نیز چنین است. اما علت چیست؟ در این زمینه غالباً از وجود قوانین بهتر، عدم مداخله‌ی دولت در اقتصاد، حمایت دولت از کارگران و پیشرفت‌های تکنولوژیک سخن می‌گویند. خواهیم دید که این بخشی از ماجرا است و داستان جنبه‌های دیگری نیز دارد.

پیش از هر چیز، می‌دانیم که در ایران شما هرچه در شرکت بزرگ‌تری کار کنید، وضعیت معیشتی بهتری خواهید داشت. اگر آن شرکت دولتی نیز باشد، به احتمال زیاد شما نسبت به دیگر کارگران چندان تحت مضیقه نخواهید بود. برای مثال کارگری که در شرکت ذوب‌آهن اصفهان کار می‌کند وضعیت شغلی و معیشتی مساعدتری نسبت به کارگری دارد که در یک کارگاه ریخته‌گری خصوصی با چند ده نفر پرسنل مشغول به کار است. می‌دانیم که حتی اعتراض و پیگیری حقوق کارگران این قبیل بنگاه‌ها با اعتراض کارگران بنگاه‌های کوچک بسیار متفاوت است. همین مسئله در خصوص کارگرانی که در کشورهای پیشرفته‌ی غربی زندگی می‌کنند، صدق می‌کند. با این حال باید در نظر داشته باشیم که کارگران ساکن در کشورهای غربی، بیشتر در سطح درآمدها است که با کارگران کشورهای جهان سوم شرایط متفاوتی دارند. آنگاه که به مناسبات و روابط این کارگران با کارفرما یا دولت، و نیز شرایط محیط کار (ایمنی، جایگاه اجتماعی و غیره) نگاهی بیاندازیم متوجه می‌شویم که تا چه اندازه شرایط کارگران در کشورهای پیشرفته و توسعه نیافته با هم دیگر مشابه است. برای این منظور و دریافتن تفاوت‌ها و شباهت‌ها، نگاهی می‌اندازیم به وضعیت کارگران معدن‌های زغال‌سنگ در ایالات متحده و ایران تا مثنی باشد نمونه‌ی خروار.

طبق آمار رسمی اداره‌ی کار دولت ایالات متحده، در سال ۲۰۱۹ قریب به ۲۵۰ هزار کارگر در ۱۲۰۰۰ معدن مشغول به کار بوده‌اند که از این تعداد، ۸۳ هزار نفر در معدن‌های زغال اشتغال داشته‌اند (۱۰۰۰ معدن).^۴ این آمار در سال ۲۰۲۰ تغییر چندانی نکرده است. در سال ۲۰۲۰، میانگین دستمزد کارگران در ازای ۴۷ ساعت کار در هفته، تقریباً ۱۲۷۰ دلار در هفته بوده است. یعنی ساعتی ۲۷ دلار. درآمد سالانه‌ی کارگران که توسط اداره‌ی آمار کار ایالات متحده منتشر شده به تفکیک به شرح زیر است:^۵

^۴ Fatal U.S. mining accidents in 2019, ISHN.com

^۵ U.S. Bureau of Labor Statistics (bls.gov), Industries at a Glance—mining (except oil and gas): NAICS 212

۱. اپراتور ماشین‌آلات حفاری و باربری: ۴۸۸۰۰ دلار در سال

۲. کارگران جبهه‌ی استخراج و مهندسین جبهه‌ی حفاری و استخراج: ۷۶۰۰۰ دلار در سال

۳. رانندگان ماشین‌های باربری خارج از معدن: ۴۸۱۰۰ دلار در سال.

خط فقر مطلق در ایالات متحده برای یک خانواده‌ی ۳ نفره، تقریباً ۲۲ هزار دلار در سال است. با توجه به این که میانگین درآمد یک شهروند آمریکایی تقریباً ۳۰ هزار دلار در سال است پس کارگران معدنی که در جبهه‌ی کار استخراجی کار می‌کنند به طور میانگین ۴ برابر خط فقر مطلق و ۲ برابر میانگین درآمد یک شهروند آمریکایی درآمد دارند. با در نظر گرفتن خط فقر مطلق ۷ میلیون تومانی در ایران، کارگر معدن در ایران می‌بایست درآمدی معادل ۳۰ میلیون تومان در ماه داشته باشد که معادل درآمدی ۱۰ برابر درآمد فعلی است.

بنابراین پر واضح است که وضعیت اقتصادی کارگر معدن آمریکایی به مراتب از کارگران ایرانی بهتر است. اما وضعیت معیشتی تنها دغدغه‌ی یک کارگر معدن نیست. معدن‌ها فضاهای خطرناک، بالقوه کشنده و آلوده‌ای هستند. وضعیت ایمنی و بهداشت کارگران می‌بایست به شدت کنترل شود. ببینیم وضعیت ایمنی و بهداشت کارگران معدن‌های آمریکا چه تفاوتی با ایران دارد. طبق آمار اداری کار ایالات متحده، در سال ۲۰۲۰، تعداد ۴۱۴۰ کارگر از ۲۵۰ هزار کارگر معدن، دچار حادثه شده‌اند. از این تعداد، ۲۸ تن کشته شده‌اند که قریب به یک‌سوم کشته‌شدگان در معدن‌های زغال‌سنگ مشغول به کار بوده‌اند. همین آمار و ارقام برای ایران به این شرح است: از ۱۰۰ هزار کارگری که در پنج هزار معدن ایران در سال ۱۳۹۷ مشغول به کار بوده‌اند، ۱۵۳۸ نفر دچار حادثه شده‌اند. از این تعداد ۳۶ نفر کشته شده‌اند که ۸ تن از آنان در معدن‌های زغال‌سنگ شاغل بوده‌اند.^۶ قابل توجه است که وقتی به مسئله ایمنی در معدن‌ها می‌رسیم، اختلافات به طرز معناداری کاهش می‌یابد. سرانه‌ی حوادث برای کارگران معدن، در ایران و ایالات متحده تقریباً برابر است (۱.۶ درصد کارگران در آمریکا و ۱.۵ درصد کارگران معدن در ایران دچار حادثه شده‌اند) و تعداد کشته شده‌ها نیز تفاوتی جزئی را نشان می‌دهد. (۰.۷ درصد حادثه‌دیدگان در آمریکا و ۲.۳ درصد حادثه‌دیدگان در ایران کشته شده‌اند). جالب آن که هم در ایران و هم در آمریکا قریب به یک‌سوم کشته‌شدگان حوادث کارگری در معدن، مربوط به بخش زغال‌سنگ بوده‌اند. اگر پیشرفت‌های تکنولوژیک عامل وضعیت معیشتی مناسب کارگران معدن در آمریکا بود، می‌بایستی حوادثی به مراتب کمتر را نیز شاهد می‌بودیم.

مسئله تنها به اینجا ختم نمی‌شود. وقتی به مسئله‌ی بهداشت و سلامت کارگران معدن‌های آمریکا و نیز به روابط میان کارفرمایان و دولت نگاه بیاندازیم، تفاوت‌ها بسیار کاهش می‌یابند و می‌بینیم که در این زمینه تا چه اندازه وضعیت کارگران در ایران و آمریکا مشابه است. در این زمینه، دو مورد مشخص را بررسی می‌کنیم. یکی استفاده از تجهیزات مناسب و دیگری وضعیت بهداشت و سلامت کارگران در معدن‌های زغال‌سنگ.

کارگران معدن‌های زغال در معرض غبار خطرناک کربن هستند. غباری که قرار گرفتن مداوم در معرض آن به بروز بیماری کشنده‌ی آنتراکوز یا سیاه‌ششی در فرد منجر می‌شود. به همین منظور در معدن‌های زغال‌سنگ رگلاتورهای سنجش غبار به کار می‌رود تا زمانی که فضای معدن آلوده است کارگران از معدن خارج شوند و دستگاه‌های تهویه غبار را از معدن خارج کنند.

در حالی که سازمان فدرال نظارتی در ایالات متحده، در بازه‌ی زمانی ۲۰۱۶-۲۰۱۱ اعلام کرده که در سرتاسر آمریکا تنها ۹۹ مورد ابتلا به بیماری آنتراکوز در میان کارگران معدن‌های زغال آمریکا مشاهده شده، سازمان مردم‌نهاد NPR دریافته که تنها در ۵

^۶ نتایج آمارگیری از معدن‌های در حال بهره‌برداری کشور-۱۳۹۷، مرکز آمار ایران.

ایالت ۲۰۰۰ بیمار مبتلا به آنتراکوز پیشرفته در میان کارگران معدن (مشغول به کار، از کار افتاده و بازنشسته)، وجود دارد.^۷ چرا؟ چون سود سرمایه‌دار نه فقط در ایران، بلکه در همه‌جای جهان سرمایه‌داری از جان کارگر مهم‌تر است و از این‌رو کارفرمایان معدن‌های زغال‌سنگ می‌توانند به آسانی مجوز فعالیت بگیرند. چگونه معدن‌های آلوده می‌توانند در آمریکا به فعالیت خود ادامه دهند؟ بازرسان فدرال تنها سالی ۴ بار در معدن‌های زیرزمینی و سالی ۲ بار در معدن‌های روباز رگلاتورهای سنجش غبار را قرائت می‌کنند و به کارفرمایان مجوز سلامت می‌دهند. این در حالی است که این رگلاتورها می‌بایست به صورت ساعتی قرائت شوند تا هر زمان که معدن برای حضور کارگران نامناسب بود، معدن تخلیه شود. اما این امر برای کارفرما زیان‌ده است. به این ترتیب روزنامه‌ی نیویورک تایمز گزارش می‌دهد که: سالانه ۱۰۰۰ کارگر معدن در آمریکا، بر اثر ابتلا به آنتراکوز، در سکوت و خاموشی می‌میرند.^۸

کارگران معدن‌های زغال‌سنگ آمریکا از این لحاظ هیچ تفاوتی با کارگران زغال‌سنگ در ایران ندارند. دولت ایالات متحده نه تنها به نفع کارفرمایان عمل کرده، بلکه به جعل و دروغ‌پردازی در آمار نیز پرداخته است. چرا؟ چون دولت‌ها در جهان سرمایه‌داری، دست آخر دولت طبقه‌ی سرمایه‌دار هستند و به نفع ایشان عمل می‌کنند. وضعیت این کارگران را در آمریکا می‌توان با اختلافی ناچیز با کارگران معدن‌های زغال‌سنگ ایران مقایسه کرد. کارگرانی که به انواع بیماری‌های ریوی دچار می‌شوند و هیچ‌گونه حمایت مالی و درمانی از ایشان صورت نمی‌گیرد.

مورد دیگر استفاده از تجهیزات مناسب است. در معدن‌های زیرزمینی، کارگران می‌بایست یک کپسول کوچک اکسیژن به همراه داشته باشند تا در صورت بروز حوادث احتمالی (ریزش تونل، افزایش گازهای سمی چون متان و دیگر حوادث) کارگران به اکسیژن دسترسی داشته باشند. در ایران طبق قانون می‌بایست کارگران لوازم خودامدادی به همراه داشته باشند و طرز استفاده‌ی صحیح از آن را بدانند. با این همه هیچ‌کدام از این قوانین در معدن‌های ایران رعایت نمی‌شود. به‌عنوان مثال در حادثه‌ی معدن زمستان‌یورت در اردیبهشت ۱۳۹۶ که منجر به مرگ ۴۰ کارگر شد، کپسول‌های اکسیژنی که برای امداد رسانی وجود داشت خالی بوده و یکی از مهندسان معدن که پس از حادثه برای امداد رسانی به کارگران وارد تونل‌ها شده بود به علت عدم اطلاع از شارژ نبودن کپسول اکسیژن جان خود را از دست داد.

حال ببینیم اوضاع تجهیزات ایمنی در معدن‌های زغال‌سنگ ایالات متحده به چه صورت است. در ایالات متحده کپسول‌های اکسیژن امدادی قابل حمل که کارگران می‌بایست حمل کنند، ۳ کیلوگرم وزن دارد و برای یک ساعت شارژ اکسیژن دارد. روزنامه‌ی نیویورک تایمز در سال ۲۰۰۶ گزارش می‌دهد که نه تنها کارگران معدن‌های زغال‌سنگ از این کپسول‌ها استفاده نمی‌کنند، بلکه اصولاً از مزایای همراه داشتن این کپسول‌ها اطلاع ندارند. یک استاد دانشگاه آمریکایی در این خصوص چنین گفته است: «می‌توان این کپسول‌ها را حتی بهینه و کم‌وزن‌تر کرد ... اما نمی‌دانم چرا هیچ‌کس در بخش خصوصی به فکر استفاده از این کپسول‌ها نیست». نمونه‌ای دیگر استفاده از بی‌سیم‌های قدرتمند برای ارتباط کارگران درون تونل‌های معدن است. چنین بی‌سیم‌هایی به کارگران امکان می‌دهد تا هم از حوادث رخ داده آگاهی یابند و واکنش سریع داشته باشند و هم در صورت محبوس شدن در تونل، وضعیت و موقعیت مکانی خود را به اطلاع نیروهای امدادی برسانند. باز به استناد همان گزارش، هنوز تعداد بسیار اندکی از معدن‌ها چنین بی‌سیم‌هایی را در اختیار کارگران قرار می‌دهند.^۹ به این‌ها باید افزود: نقش کمپانی‌های بزرگ معدنی در تصویب قوانین به نفع کارفرمایان و به ضرر کارگران.

⁷ Epidemic Is Killing Thousands of Cool Miners. Regulators Could Stopped It, NPR.com, Dec, 18, 2018.

⁸ Endemic Problem of Safety in Cool Mining, New York Times, Jan, 10, 2006.

⁹ همان منبع.

پس می‌بینیم که کارگران غربی، غالباً تنها به لحاظ درآمدی که دارند از کارگران کشورهای چینی و ایران وضعیت بهتری دارند. آن‌گاه که به دیگر جنبه‌ها نگاه کنیم می‌بینیم که وضعیت کارگران غربی نیز تفاوت چندانی با وضعیت کارگران در ایران ندارد. دولت به نفع کارفرماها حکم می‌دهد و قانون تصویب می‌کند، کارفرما می‌تواند به سادگی قوانین را دور بزند و مهم‌تر از همه این کارفرمایان به همان شکلی با کارگر برخورد می‌کنند که کارفرما در ایران. اما منشأ این وضعیت بهتر اقتصادی در چیست؟

یکی از مهم‌ترین علل رفاه اقتصادی کارگرانی که در کشورهای غربی زندگی می‌کنند، نه تکنولوژی برتر و نه دولت‌های به اصطلاح آزاد، بلکه سود عظیمی است که از محل استثمار و غارت کارگران کشورهای به اصطلاح جهان سوم نصیب دولت‌های غربی می‌شود. شاید این مسئله برای ما کمی عجیب باشد یا بزرگ‌نمایی و اغراق در نظر آید. پس اجازه بدهید باز هم به امار و اخبار مراجعه کنیم.

از کارگران معدن آغاز کنیم. در سطح جهانی تولیدات معدنی در انحصار چند ده شرکت معدنی بزرگ قرار دارند. اغلب شرکت‌های بزرگ معدنی جهان، از قبیل بی‌اچ‌پی بیلیتون، انگلوآمریکن، نوریلسک، گلنکور-اکستراتا، واله و ... علاوه بر انجام عملیات استخراجی در کشورهای چینی، استرالیا و کانادا (که در قیاس با کشورهای توسعه‌نیافته، طبقه‌ی کارگر به نسبت مرفهی دارند)، در کشورهای چینی، هند، برزیل، کلمبیا و کشورهای فقیر آفریقایی چون سیرالئون، ساحل عاج، گابن و آفریقای جنوبی معدن‌های غنی و بزرگی را در اختیار دارند. این شرکت‌ها از طریق بهره‌برداری از معدن‌های بزرگی چون بوشویل آفریقای جنوبی (بزرگترین مجموعه‌ی معدنی جهان که قریب به نیمی از پلاتین جهان را داراست) و با بهره‌برداری از هزاران کارگر ارزان این قبیل کشورها، سودهای کلانی به جیب می‌زنند. برای نمونه در حالی که کارگران معدن‌های پلاتین در آفریقای جنوبی ماهانه ۱۰۰۰ دلار حقوق دریافت می‌کنند، کارگر معدن آمریکایی به‌طور میانگین مزد ماهانه‌ای معادل ۴۰۰۰ دلار دارد.^{۱۰}

یکی از کثیف‌ترین روش‌های استثمار و غارت را شرکت‌های حوزه‌ی الکترونیک به نمایش می‌گذارند. شرکت‌هایی چون اپل، مایکروسافت و سامسونگ برای تولید محصولات خود به فلزات گران‌قیمتی همچون کبالت و تانتالیوم نیاز دارند. این شرکت‌ها، چنین فلزاتی را به قیمتی بسیار ارزان از کشورهایی چون کنگو تهیه می‌کنند. چرا که معدن‌های این کشورها، که خود درگیر جنگ داخلی هستند، به‌دست کارگران و کودکانی استخراج می‌شود که توسط گروه‌های شبه‌نظامی به بردگی گرفته شده‌اند. این گروه‌ها برای تامین هزینه‌های نظامی خود، این فلزات گران‌بها را به قیمتی بسیار ارزان به شرکت‌هایی می‌فروشند که این روزها به‌عنوان نمادهای موفقیت و کارآفرینی تبلیغ می‌شوند. تا آنجا که سازمان ملل بارها خواهان توقف اقدامات این شرکت‌ها شده است. اما طبق قاعده‌ی «سود از همه چیز مهم‌تر است»، سود بیل‌گیتس‌ها و وارن‌بافت‌ها نیز از جان کودکان آفریقایی مهم‌تر است. به این ترتیب کارمند شرکت اپل یا مایکروسافت در حالی آب‌میوه می‌نوشد و «از لحظه لذت می‌برد» که کودکان آفریقایی به خاک و خون می‌غلطند.

برای روشن‌تر شدن موضوع می‌توان صنایع نساجی و تولید کفش و لباس را مثال آورد. اغلب شرکت‌های بزرگ این حوزه همچون نایک، پوما، آدیداس و غیره، بخش عمده‌ی تولیدات خود را به شرکت‌های پیمان‌کاری در بنگلادش، ویتنام، کامبوج و دیگر کشورهای جنوب شرق آسیا سپرده‌اند. جایی که ده‌ها میلیون کارگر با کار طولانی مدت و طاقت‌فرسا و با دستمزد ماهانه‌ی

^{۱۰} ماجرا به حقوق کمتر خلاصه نمی‌شود. شرکت‌های بزرگ معدنی جهان، با دولت‌ها دست در خون کارگران دارند. برای نمونه شرکت انگلویلاتینیوم، که یکی از شرکت‌های هلدینگ انگلوآمریکن است، متولی استخراج چندین معدن بزرگ پلاتین در آفریقای جنوبی است. وقتی که در سال ۲۰۱۴، هزاران کارگر این معدن‌ها در اعتراض به تعدیل هزار نفر از کارگران، دستمزد‌های پایین و تبعیض نژادی دست به اعتصاب زدند، دولت دست به سرکوب شدید کارگران به بهانه‌ی تجمع غیرقانونی و حمل سلاح (!) زد. در آن اعتراضات قریب به ۴۰ کارگر کشته شدند. در آن اعتراضات دولت می‌خواست به هر قیمت ممکن به اعتصاب پایان دهد. چرا؟ چون به بیان خود دولت، اعتصاب به تولید شرکت انگلوآمریکن ضربه می‌زد! از این قبیل موارد بسیار می‌توان یافت.

تقریباً ۱۰۰ دلار در کارگاه‌های به شدت ناامن مشغول به کار هستند. کارگاه‌هایی که هر از گاهی فرومی‌ریزند یا در آتش می‌سوزند و هر بار موجب مرگ هزاران کارگر می‌شوند. برای نمونه یورونیوز فارسی در گزارشی می‌نویسد: «بنگلادش، پس از چین دومین کشور صادرکننده‌ی منسوجات در جهان به شمار می‌رود... در فاجعه‌ی مرگبار رانا پلازا در سال ۲۰۱۳ میلادی بیش از هزار کارگر در زیر آوار ساختمانی هشت طبقه در داکا جان باختند... این هزینه‌ای است که تولید ارزان قیمت پوشاک هر از چند گاه به جامعه‌ی کارگران محروم تحمیل می‌کند، پوشاکی که با قیمت بسیار ارزان و کمتر در کشوری همچون بنگلادش تولید و راهی فروشگاه‌های کشورهای غربی می‌شوند».^{۱۱} بنابراین اگر دفعه‌ی بعدی حسرت لباس‌های مارک‌دار بعضی از کارگران اروپایی را خوردیم، بهتر است کمی هم به کارگرانی که در بنگلادش زیر آوار مدفون شده‌اند فکر کنیم.

از این دست نمونه‌ها فراوان است. نمونه‌ی دیگر را در همین کشورهای مرفه حاشیه‌ی خلیج فارس می‌توان یافت. جایی که چندین میلیون کارگر هندی، پاکستانی، بنگلادشی و غیره، به بردگی محض کشیده شده‌اند تا جمعیت کوچک بومی بتواند سبک زندگی مرفه خود را به رُخ جهانیان بکشد و پایه‌های استادیوم‌های عظیم را در قطر، برای میزبانی جام جهانی فوتبال بر دریایی از خون کارگران مهاجر بنا کند.^{۱۲}

پس می‌بینیم که اگرچه وضعیت مالی کارگران در کشورهای اروپایی و آمریکایی بهتر از کارگران در کشوری چون ایران است، اما اولاً این کارگران تنها در سطح درآمدها است که با کارگران ایرانی متفاوت‌اند و در سطح مسائلی چون ایمنی، رفتار کارفرمایان و حمایت‌های حقوقی دولت تفاوت‌ها بسیار کمتر می‌شود. دوم آن که همان سطح بالای دستمزدها نیز نه به علت وجود دولت‌هایی خیرخواه و بی‌طرف بلکه به علت وجود دولت‌هایی است که امکان استثمار شدید کارگران دیگر کشورها را فراهم کرده‌اند تا کارگران کشورهای غربی با بهره‌مندی از وضعیت معیشتی مساعدتر، از اتحاد لازم برای ایستادگی در برابر سرمایه‌داران دولت‌های غربی بهره نبرند. آیا چنین دولت‌هایی را می‌توان مدافع کارگران نامید؟ دولت‌هایی که برای جلوگیری از همبستگی کارگران خود، درآمدهای مضاعفی را از طریق بردگی و استثمار کارگران کشورهای توسعه نیافته فراهم کرده‌اند. چنین به نظر نمی‌رسد.

کلام آخر

گفتیم که یکی از دلایل وضعیت معیشتی بهتر کارگران در کشورهای غربی، تکیه‌ی سرمایه‌داران اروپایی و آمریکایی بر سودی است که در قبال استثمار کارگران کشورهای توسعه‌نیافته به دست می‌آورند. اما دلایل دیگری نیز در کار هستند. کارگران در کشورهای اروپای غربی و آمریکایی از دستاوردهای ۲۰۰ ساله‌ی مبارزه برای حقوق خود بهره می‌برند و در تشکلهای بزرگ کارگری عضویت دارند. برای نمونه در آمریکا، کارگران معدن از سال‌های ۱۸۶۰، برای بهبود وضعیت خود در قالب اعتصاب‌ها و اعتراض‌های بزرگ مبارزه کرده‌اند و اتحادیه‌ی کارگران معدن آمریکا با ۱۳۰ سال قدمت، قریب به ۸۰ هزار عضو دارد. در حالی که کارگران معدن‌های آمریکا تا دهه‌های آغازین قرن بیستم بابت اعتصاب و ایجاد تشکل گاه با احکام سنگین زندان مواجه می‌شدند و دستمزدها در معدن‌های مختلف با هم تفاوت داشت، بر اثر این مبارزات توانستند حقوق و وضعیت بهتری برای خود دست‌وپا کنند. نتیجه‌ی این مبارزات، اجبار دولت فدرال آمریکا به افزایش حقوق کارگران، به رسمیت شناختن قانونی اعتصاب و حق ایجاد تشکل و تصویب قوانین مربوط به ایمنی در معدن‌ها بود.

^{۱۱} بنگرید به: گرما صدها کارگر بنگلادشی صنعت نساجی راهی بیمارستان کرد، یورونیوز فارسی، می ۲۰۱۷.

^{۱۲} فقط در عربستان قریب به ده میلیون کارگر مهاجر زندگی می‌کنند. بنگرید به: پیامدهای اقتصادی سخت‌گیری بر کارگران مهاجر در عربستان، دویچه‌وله فارسی، نوامبر ۲۰۱۳.

در فرانسه نیز میلیون‌ها کارگر در اتحادیه‌های بزرگ حمل و نقل، اتحادیه‌ی معلمان، پرستاران و غیره متحد و متشکل شده‌اند. چنین وحدتی آسان به دست نیامده و محصول بذل و بخشش دولت‌های سرمایه‌داری نبوده است، بلکه کارگران فرانسه قریب به ۱۵۰ سال است که برای کسب این وحدت جنگیده‌اند و خون داده‌اند. چه آن‌گاه که در پاریس ۱۸۷۱ قریب به سی هزار کارگر به قتل رسیدند، و چه امروز که دولت فرانسه بارها با قوانین ضد کارگری خود به کارگران اعلان نبرد داده است، کارگران فرانسه در نبردی پر فراز و نشیب با دولت‌شان قرار داشته‌اند. گاه سازش کرده‌اند و گاه جنگیده‌اند. گاه مبارزه‌شان فروکش کرده و گاه، همچون وقایع ۱۸۷۱ یا وقایع سال ۱۹۶۸، تا سنگربندی خیابان‌ها در برابر پلیس و ارتش فرانسه نیز پیش‌رفته‌اند. اما بدون میراث آن جنگ و نبرد پر فراز و نشیب هیچ‌گاه نمی‌توانستند از حقوق امروزین‌شان برخوردار باشند. گو این که با فروکش کردن مبارزات کارگران در دهه‌های اخیر، دولت‌های غربی و از جمله دولت فرانسه بسیاری از حقوق و قوانینی را که به نفع کارگران بود یا تغییر داده‌اند و یا زیر پا گذاشته‌اند. خوب است اگر وضعیت مساعد برخی از کارگران اروپایی و آمریکایی را می‌بینیم، تاریخ پر فراز و نشیبی را نیز که این کارگران برای به دست آوردن حقوق‌شان از سر گذرانده‌اند در نظر آوریم.

حال باید آشکار شده باشد که چرا و چگونه آن دو پاسخ اولیه اگرچه حقیقت داشتند اما برای پاسخ دادن به پرسش‌های ما نابسند و ناکافی بودند. کارگران وضعیت زندگی اقتصادی و اجتماعی بدی دارند، نه فقط از آن‌رو که احیاناً در کارخانه یا شرکتی کار می‌کنند که کارفرما حق و حقوق کارگران را «بالا می‌کشد» و نه فقط از آن جهت که در کشور ایران سرمایه‌داران راحت‌تر و ساده‌تر از کشورهای غربی می‌توانند کارگران را استثمار کنند، بلکه از آن‌رو که سود سرمایه‌دار جز از طریق نابودی معیشت کارگران به دست نمی‌آید. سرمایه‌دار، حتی اگر سرمایه‌دار خیر و کارگردوست هم باشد، برای افزایش سود خود پیش از هرچیز از معیشت کارگران‌اش خرج می‌کند، ولو با ناراحتی و تأسف!

در برابر این دست‌درازی‌های سرمایه‌داران، کارگران تنها یک راه دارند. در برابر سرمایه‌داران تا آنجا که می‌توانند متحد و یکپارچه شوند. تنها با اتحاد و همبستگی میان کارگران است که می‌توانیم حق خود و خانواده و همکاران‌مان را از چنگال سرمایه‌داران بیرون بکشیم. زمان آن رسیده تا فریب‌های سرمایه‌داران و بلندگوهای تبلیغاتی‌شان در مورد «سرمایه‌دار خوب و نوع‌دوست» را دور بریزیم. باور به این که سرمایه‌دار مدافع کارگر نیز وجود دارد، موجب می‌شود تا هرگاه کارگران یک کارگاه کارد به استخوان‌شان رسید، به جای آن که به فکر ایستادن و پافشاری بر حق باشند، به فکر یافتن جایی بهتر باشند. اما در آن کارگاه جدید نیز چندرغازی بیشتر گیرشان نخواهد آمد و حال آن که همه‌ی دوستی‌ها و پیوندهای حاکم میان خود و همکاران‌اش در کارگاه پیشین را از دست می‌دهد. به عبارتی طلا می‌دهد و خروس قندی می‌گیرد.

نوع‌دوست‌ترین سرمایه‌داران جهان را در همان آمریکا و اروپا می‌توان یافت. یعنی کسانی چون بیل گیتس، وارن بافت، استیو جابز و غیره. ثروت و سرمایه‌ی کلان این جماعت از طریق استثمار کارگران آسیای شرقی، آفریقا و نیز کارگران آمریکایی و اروپایی پدید آمده است. گیریم کارگر اروپایی کمتر و کارگر آسیایی بیشتر استثمار شده باشد. گیریم کارگر کارخانه‌ی میهن یا کارگران خدماتی بانک صادرات کمتر از کارگران ساختمانی و فصلی استثمار شوند. این مسئله تفاوتی در اصل داستان ایجاد نمی‌کند: این که ما کارگیریم و کارفرمایان استثمارگران ما. در هر صورت این نوع‌دوست‌ها در کار استثمار بیش از هر کار دیگری آبدیده شده‌اند. زمان آن رسیده تا ما کارگران اتحاد و همبستگی خود را بازبایم.